



کرایش فقه و اصول

درس ۲۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین ترابی

آموزشیار: آقای اعلایی

مقدمه

در درس گذشته، بحث شرطیت عدالت در شاهد مطرح شد و برخی ادله برای آن ارائه گردید . در این درس به ادامه مباحث استدلالی مربوط به شرطیت عدالت پرداخته و ضمن اثبات شرطیت اصل عدالت، مقصود از عدالت در اینجا بیان خواهد شد و سپس بحث ادله شرطیت اسلام و ایمان ارائه می‌گردد. از جمله مباحث حائز اهمیت این درس، مباحث رجالی مربوط به مشایخ اجازه و استثنایات ابن ولید است که توجه بیشتر دانش‌پژوه را می‌طلبد.

تممه مباحث شرط عدالت، و ادله شرط اسلام و ايمان

بخش اول: تممه مباحث شرط عدالت

متن

و فى موثقة عبد الله بن أبي يعفور : «قلت لأبي عبد الله عليه السلام : يمَ تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم؟

فقال: أَنْ تعرِفُوه بالستر و العفاف و كف البطن و الفرج و اليد و اللسان و يعرِفُ باجتناب الكبائر التي أَوْعَدَ اللهُ عَلَيْهَا النَّارَ من شرب الخمر و الزنا و الدلالَة على ذلك كله أن يكون ساتراً لِجَمِيعِ عِيوبِه حتى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته».

و فيها دلالة واضحة على شرطية العدالة لا بمعناها الدقيق بل بمعنى حسن الظاهر.

و الرواية قد رویت بطريقين، ورد في أحدهما أحمد بن محمد بن يحيى العطار الذي تبني وثاقته على كبرى وثائق مشایخ الأجازة و لا أقل المعروفين منهم، و في ثانيها محمد بن موسى الهمданى الذى قد استثناه ابن الوليد من رجال نوادر الحکمة.

و يمكن التعويض عنها - بناء على عدم تمامية سندها - بصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام : «قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا بأس بشهادة المملوك إذا كنا عدلاً »، بناء على تنقیح المناط و إلغاء خصوصية المملوك.

و أما بقية الروايات فهي بين ما دل على مانعية الفسق أو الاكتفاء بالخير أو الصلاح أو العفة و الصون فراجع. وقد يفهم الفقيه من كل هذا أن العدالة بمعناها الدقيق المتداول بين الفقهاء ليست شرطاً بل هي شرط بمعنى حسن الظاهر و العفة و المعروفة بالخير.

توضیح

در درس بیست و چهارم گفته شد که در اصل اشتراط عدالت، اشکالی وجود ندارد و در آیات شریفه در موارد مختلف شرط عدالت شاهد مطرح گردیده است.

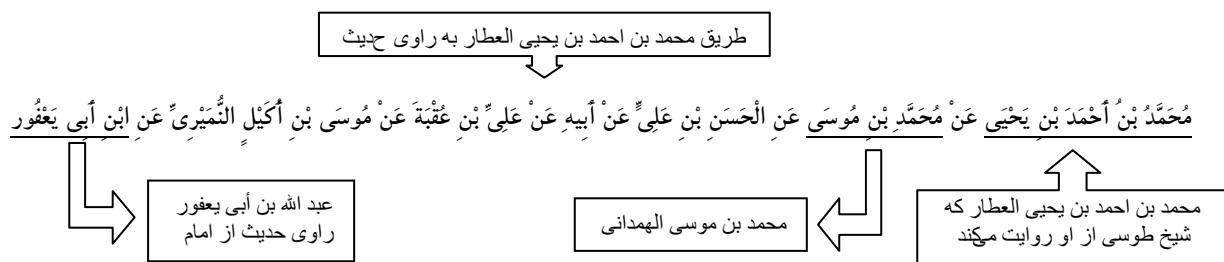
از جمله ادله شرطیت عدالت در شاهد، موثقة عبد الله بن أبي يعفور است . در این روایت راوی از امام عليه السلام سؤال می‌کند که چگونه می‌توان عدالت یک فرد را تشخیص داد تا شهادت او مورد پذیرش قرار بگیرد؟ امام عليه السلام در جواب - بعد از بیان برخی معاصی که باید فرد به ترک آنها شناخته شده باشد - می‌فرمایند: «نشانه ترک همه این معاصی این است که فرد عیوب خود را پوشاند تا برای مسلمانان پی جویی لغرض های او ممنوع باشد».

این روایت علاوه بر اینکه دلالت بر شرطیت اصل عدالت در شاهد دارد^۱، قسمت اخیر آن دلالت دارد که عدالت معتبر در شاهد عدالت به معنای دقیق^۲ آن نیست، بلکه عدالت مذکور به معنای صرف حسن ظاهر است؛ یعنی در ظاهر از او گناهی دیده نشده باشد^۳.

البته در مورد سند روایت مذکور بحثی وجود دارد. روایت مذکور از دو طریق نقل شده است: یکی از طریق شیخ صدوq در کتاب «من لا يحضره الفقيه» و دیگری از طریق شیخ طوسی در تهذیب و استبصار. در طریق صدوq «أحمد بن محمد بن يحيى العطار» وجود دارد. این فرد با وجود این که راوی کتابهای زیادی از راویان مختلف است، اما دارای توثیق خاصی نمی باشد و تنها از طریق وثاقت مشایخ اجازه – که از توثیقات عامه است – می‌توان وثاقت او را اثبات نمود^۴. به این معنا که بگوییم تمامی مشایخ اجازه یا دست کم مشایخ اجازه‌ای که در نزد اصحاب معروف بوده اند، ثقه می باشند. بنابراین اعتماد به این سند مبنی بر قبول وثاقت مشايخ اجازه می‌باشد.

در طریق شیخ طوسی نیز «محمد بن موسی الهمدانی» قرار دارد. در واقع شیخ طوسی این روایت را از «محمد بن أحمد بن يحيى العطار» نقل کرده که در طریق «محمد بن أحمد بن يحيى العطار» به «عبد الله بن أبي يغفور» – که راوی حدیث از امام صادق علیه السلام است – «محمد بن موسی الهمدانی» قرار دارد.

نمودار زیر بیانگر مطلب فوق است:



^۱. توضیح: وجه دلالت روایت بر شرطیت اصل عدالت این است که راوی در سؤال خود شرط بودن اصل عدالت را مفروغ عنه لحاظ کرده و از نحوه تشخیص آن سؤال کرده است و امام علیه السلام نیز این دریافت راوی را تقریر نموده و بر آن صحه گذاشته‌اند.

^۲. توضیح: مشهور فقهاء عدالت را به «ملکه‌ای که باعث انجام واجبات و ترک محرمات می گردد» تعریف کرده‌اند. بعضی نیز عدالت را به صرف «انجام واجبات و ترک محرمات، اگر چه به شکل ملکه نباشد» تعریف نموده‌اند.

^۳. توضیح: به این معنی که لازم نیست در شاهد، ملکه انجام واجبات و ترک محرمات، یا انجام همه واجبات و ترک همه محرمات در واقع احرار گردد، بلکه کافی است که در ظاهر و علن از او گناهی سر نزند.

^۴. در گذشته آموزش علم حدیث به این شکل بوده که نقل حدیث از یک کتاب، نیازمند اجازه از نویسنده کتاب یا فرد ماذون از سوی نویسنده و یا شاگردان او بوده است. بنابراین طالبان علم حدیث با مراجعه به نویسنده کتاب یا فرد ماذون از سوی او، کتاب مورد نظر را استنساخ کرده و بعد خدمت آن فرد قرائت می‌نمودند و اصلاحات احتمالی لازم صورت می‌گرفت و در نهایت به این فرد اجازه نقل احادیث آن کتاب داده می‌شد. فردی که خود نویسنده کتاب نبوده، اما ماذون از نویسنده کتاب یا شاگردان او بوده و اصحاب برای نقل احادیث آن کتاب به او مراجعه کرده و از او کسب اجازه می‌نموده‌اند را در اصطلاح علم رجال «شیخ اجازه» می‌گویند. در علم رجال در مورد اینکه آیا صرف شیخ اجازه بودن می‌تواند دلیل بر وثاقت فرد باشد یا نه بحث شده و نظرات مختلفی ارائه گردیده است.

مشکل سند مذکور این است که «محمد بن أحمد بن يحيى العطار» دارای کتاب «نوادر الحکمه» بوده است. این کتاب یکی از منابع مهمی حدیثی شیعه بوده است؛ به همین جهت «ابن ولید» استاد شیخ صدوق، اسناد احادیث این کتاب را مورد بررسی قرار داده است و عده ای از روایات را از بین آنها استثناء کرده و بقیه را مورد تأیید قرار داده است. «محمد بن موسی الهمدانی» از جمله افرادی است که «ابن ولید» او را مورد استثناء قرار داده و قابل اعتماد ندانسته است. در نتیجه این سند قابل اعتماد نبوده و به خلاف سند گذشته هیچ راهی هم برای تصحیح آن وجود ندارد.

بنابراین پذیرفتن سند روایت عبد الله بن أبي يغفور، مبنی بر مبنای خاصی است؛ لذا مؤلف می فرماید اگر هم کسی به روایت فوق اعتماد نکند می توان برای اثبات لزوم عدالت شاهد به صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج تمسک کرد. در این روایت امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می فرمایند که «شهادت مملوک (یعنی برده) قابل قبول است در صورتی که عادل باشد».

اگر چه روایت فوق مربوط به «مملوک» است اما می توان از طریق تنقیح مناط و الغاء خصوصیت، حکم را به سایر موارد هم سرایت داد^۱.

در این مورد روایات دیگری نیز وجود دارد که در بعضی از آنها «فسق» مانع از صحت شهادت دانسته شده و در بعضی دیگر نیز به صرف صلاح و عفت و خویشتن دار بودن فرد برای صحت شهادت اکتفاء شده است، که فقیه با ملاحظه مجموع آنها می تواند بگوید که شرط لازم برای شاهد، عدالت به معنای دقیق آن نیست، بلکه صرف حسن ظاهر برای صحت شهادت کفايت می کند^۲.

Sc01:۱۳:۰۰

تطبیق

«وَفِي مَوْتَقَةٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورَ : «قَلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَ تَعْرِفُ عِدَالَةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ تَقْبِلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؟

فقال: أَنْ تَعْرُفُوهُ بِالسُّترِ وَالْعَفَافِ وَكَفَّ الْبَطْنَ وَالْفَرْجَ وَالْيَدَ وَاللِّسَانَ وَيَعْرُفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شَرْبِ الْخَمْرِ وَالْزَّنَةِ وَالدَّلَالَةِ عَلَى ذَلِكَ كَلَهُ أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عَيْوَبِهِ حَتَّىٰ يَحْرُمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَأَهُ ذَلِكَ مِنْ عَثَرَاتِهِ ...»

وَفِيهَا دَلَالَةٌ وَاضْحَىَ عَلَى شَرْطِيَّةِ الْعِدَالَةِ لَا بِمَعْنَاهَا الدَّقِيقِ بَلْ بِمَعْنَى حَسْنِ الظَّاهِرِ .»

و در موثقه عبد الله بن ابی یغفور آمده است : «گفتم به امام صادق علیه السلام : به چه چیزی عدالت فرد در بین مسلمانان شناخته می شود تا شهادت او له یا علیه مسلمانان پذیرفته شود؟

^۱. به این معنی که بگوییم عرف در اینجا هیچ خصوصیتی برای مملوک نمی فهمد و لذا غیر مملوک را نیز واجد حکم مذکور در روایت می داند.

^۲. توضیح: در نتیجه اگر هم توانیم به وسیله موثقه عبد الله بن یغفور، اصل لزوم عدالت در راوی به معنای حسن ظاهر بودن این عدالت را اثبات کنیم، می توانیم از ضمیمه کردن صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج به اثبات نماییم.

(امام علیه السلام) فرمود: این که او را بشناسند به پوشش و عفت و بازداشت شکم و شهوت و دست و زبان، و شناخته شود به اجتناب گناهان کبیره ای که خداوند وعده آتش نسبت به آنها داده است (که عبارتند) از نوشیدن شراب و زنا و این امور نشانگر آن است که فرد باید عیوب خود را بپوشاند تا بر مسلمان (پی جویی) عیوبی که در نهان است، ممنوع گردد».

و در این روایت دلالت روشنی است بر شرطیت عدالت در شاهد، نه به معنای دقیق آن، بلکه به معنای حسن ظاهر.

«والرواية قد رویت بطريقين، ورد في أحدهما أَحْدَهُمَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ يَحْيَى الْعَطَّارِ الَّذِي تَبَّتْنَى وَثَاقَتْهُ عَلَى كَبَرِي وَثَاقَةٍ
مشایخ الأجازة و لا أقل المعرفین منہم، و في ثانیها محمد بن موسی الهمدانی الذي قد استثناه ابن الولید من رجال نوادر الحکمة».

و روایت (عبد الله بن ابی یغفور) از دو طریق روایت شده است که در یکی از آنها «احمد بن محمد بن یحیی العطار» قرار دارد که و ثاقت او مبنی بر قاعده کلی و ثابت (جمعی) مشایخ اجازه و یا دست کم مشایخ اجازه معروف است، و در دومین طریق نیز «محمد بن موسی الهمدانی» قرار دارد که ابن ولید او را از رجال (یعنی افراد وارد در اسناد حدیث) استثناء کرده است.

«ويمكن التعويض عنها -بناء على عدم تمامية سندها -بصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام:
قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا بأس بشهادة المملوك إذا كنا عدلاً »، بناء على تنقيح المناط وإلغاء خصوصية المملوك».

می توان روایت عبد الله بن ابی یغفور را - بنا بر عدم اعتبار سندش - با صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج از امام صادق علیه السلام عوض کرد که می فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اشکالی بر شهادت عبد نیست، در صورتی که عادل باشد»، بنا بر تنقیح مناط و الغاء خصوصیت عبد.

«وأما بقية الروايات فهي بين ما دلّ على مانعية الفسق أو الاكتفء بالخير أو الصلاح أو العفة والصون فراجع.
وقد يفهم الفقيه من كل هذا أن العدالة بمعناها الدقيق المتداول بين الفقهاء ليست شرطاً بل هي شرط بمعنى حسن الظاهر و العفة والمعروفة بالخير».

و اما بقیه روایات (مریبوط به این مطلب)، بعضی از آنها دلالت می کند بر مانعیت فسق (از صحت شهادت) و بعضی نیز دلالت می کند بر اکتفاء خیر و صلاح و عفت و خویشتن داری.

و فقیه می تواند از مجموع این (اخبار) بفهمد که عدالت به معنای دقیقش که متداول در بین فقهاء است، در شاهد شرط نیست، بلکه عدالت در شاهد به معنای حسن ظاهر و عفت و به خیر معروف بودن شرط است.

Sco۲: ۲۰: ۴۴

بخش دوم: ادله شرط اسلام در شاهد

متن

۷. و أما اشتراط الإسلام فهو من واصحات الفقه . و قد دلت على ذلك موثقة سماعة : «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن شهادة أهل الملة فقال: لا تجوز إلا على أهل ملتهم» و غيرها.

و أما الاستثناء المذكور فمما لا خلاف فيه لقوله تعالى : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابْتُكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ...» و الروايات الكثيرة.

توضیح

پیش از این گفتیم که از جمله شروط شاهد «اسلام» است؛ یعنی فرد شاهد باید مسلمان باشد . این مسأله از مسلمات فقه است و موثقه سماعه نیز بر آن دلالت دارد . در این موثقه وقتی راوی از امام عليه السلام در مورد جواز شهادت اهل کتاب می‌پرسد، ایشان می‌فرماید که شهادت اهل کتاب جایز نیست مگر علیه هم کیش خودشان. همچنین گفتیم شرط مذکور یک استثناء دارد و آن این که در مورد وصیت به مال - در جایی که دو شاهد مسلمان یافت نشود - می‌توان شهادت ذمی را پذیرفت . در این مسأله نیز اختلافی وجود ندارد و دلیل آن نیز آیه شریفه ذیل است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابْتُكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ...»

«ای کسانی که ایمان آورده اید! وقتی که زمان مرگ یکی از شما فرا رسیده به هنگام وصیت، دو فرد دارای عدالت از شما یا غیر شما (اهل ایمان) بیستان شهادت می‌دهند، اگر به سفر رفته بودید و پیش آمد مرگ برای شما رخ داد» علاوه بر آیه شریفه فوق روایات زیادی نیز بر این مطلب دلالت دارند.

تطبیق

۷. و أما اشتراط الإسلام فهو من واصحات الفقه . و قد دلت على ذلك موثقة سماعة : «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن شهادة أهل الملة فقال: لا تجوز إلا على أهل ملتهم» و غيرها».

اما اشتراط «اسلام»، از واصحات الفقه است . و موثقه سماعه بر آن دلالت دارد : «سؤال کردم از امام صادق علیه السلام از شهادت اهل کتاب، فرمود: جایز نیست مگر علیه اهل دین خودشان»، و غیر این موثقه (نیز بر این مطلب دلالت دارد).

و أما الاستثناء المذكور فمما لا خلاف فيه لقوله تعالى : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابْتُكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ...» و الروايات الكثيرة».

اما استثنایی که ذکر شد، از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست، به جهت کلام خداوند متعال (که می‌فرماید): «ای کسانی که ایمان آورده اید! شهادت بیستان وقتی که زمان مرگ یکی از شما فرا رسیده به هنگام

وصیت، دو فرد دارای عدالت از شما یا دو نفر غیر شما (أهل ایمان) می‌باشد، اگر به سفر رفته بودید و پیش آمد مرگ برای شما رخ داد»، و (به جهت) روایات فراوان.

دلیل بخش سوم: ادله شرط ایمان در شاهد

متن

و أما الإيمان فلا إشكال في اشتراطه إذا كان غير المؤمن معانداً لأنه فاسق، و الحديث الشريف يقول : «كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا أقبل شهادة الفاسق إلا على نفسه» كما في صحيح محمد بن قيس.

و أما إذا كنا مستضعفًا فالمشهور عدم قبول شهادته أيضاً - حيث لم يفصلوا في رفض شهادة غير المؤمن بين القسمين - إلا أن الشهيد الثاني قدّس سرّه شكّك في ذلك وأبرز احتمال قبول شهادته بل اختار ذلك لوجود المقتضى و فقدان المانع.

توضیح

مؤلف پیش از این فرمود: نه تنها در شاهد «اسلام» شرط است، بلکه «ایمان» هم شرط است. بنابراین فرد غیر شیعه نمی‌تواند علیه فرد شیعه شهادت دهد.

ایشان در اینجا می‌فرماید: غیر مؤمن دو گونه است:

معاند: یعنی کسی که می‌داند یا احتمال می‌دهد که حق با مذهب شیعه است، ولی از روی تعصب و دشمنی مخالفت می‌کند.

مستضعف: یعنی کسی که مذهب مخالف را به جهت کوتاه بودن دستش از حقایق اختیار کرده است.

در مورد مخالف معاند باید گفت اشکالی در عدم قبول شهادتش نیست؛ زیرا چنین فردی فاسق محسوب می‌شود و شهادت فاسق صحیح نیست، زیرا در صحیح ه محمد بن قیس آمده است که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده‌اند: «من شهادت فرد فاسق را قبول نمی‌کنم، مگر علیه خودش».

در مورد مخالف مستضعف نیز مشهور شهادت را صحیح ندانسته‌اند. دلیل نسبت این مسأله به مشهور نیز این است که مشهور شهادت مخالف را به طور مطلق قبول نکرده‌اند و تفصیلی بین دو صورت عناد و استضعف نداده‌اند.

اما مرحوم شهید ثانی در مورد عدم صحت شهادت مخالف مستضعف تشکیک کرده است و بلکه با اقامه دلیل بر صحت آن، قائل به صحت شهادت مخالف مستضعف گردیده است.

دلیل مرحوم شهید ثانی به این بیان است : که مقتضی برای قبول شهادت مخالف مستضعف موجود است و مانع مفقود است، بنابراین باید شهادت مخالف مستضعف صحیح باشد.

تفصیل دلیل شهید ثانی در درس بعدی بیان خواهد شد.

تطبیق

«و أما الإيمان فلا إشكال في اشتراطه إذا كان غير المؤمن معانداً لأنه فاسق، و الحديث الشريف يقول : «كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا أقبل شهادة الفاسق إلا على نفسه» كما في صحيح محمد بن قيس».

اما «ایمان»، هیچ اشکالی در شرط بودن ایمان در شهادت وجود ندارد، البته در صورتی که غیرمؤمن «معاند» باشد، زیرا (در این صورت) فرد غیرمؤمن فاسق خواهد بود و حدیث شریف می‌فرماید: «امیرالمؤمنین همواره می‌فرمود: من شهادت فاسق را نمی‌پذیرم مگر علیه خودش» چنانچه در صحیح محمد بن قیس آمده است.

«و أما إذا كنا مستضعفًا فالمشهور عدم قبول شهادته أيضاً - حيث لم يفصلوا في رفض شهادة غير المؤمن بين القسمين - إلا أن الشهيد الثاني قدّس سرّه شكّك في ذلك وأبرز احتمال قبول شهادته بل اختار ذلك لوجود المقتضى و فقدان المانع».

اما در صورتی که غیرمؤمن «مستضعف» باشد، قول مشهور عدم قبول شهادت در این صورت نیز می‌باشد - چرا که مشهور در رد شهادت غیرمؤمن بین دو قسم تفصیل نداده اند - اما شهید ثانی در عدم قبول شهادت غیرمؤمن مستضعف تشکیک کرده و احتمال قبول شهادت او را مطرح کرده است، بلکه قبول شهادت را پذیرفته است، به دلیل وجود مقتضی و فقدان مانع.

Sco۳:۳۰:۰۵

چکیده

۱. موئنه عبد الله بن ابی یعفور می تواند شرطیت عدالت به معنای حسن ظاهر را در شاهد اثبات نماید.
۲. روایت عبد الله بن ابی یعفور دارای دو طریق است: در یکی «محمد بن موسی الهمدانی» قرار دارد که توسط ابن ولید از رجال نوادر الحکمه استثناء شده است و این مطلب نشانه ضعف این راوی است . در طریق دیگر «احمد بن محمد بن یحیی العطار» قرار دارد که تنها راه برای اثبات توثیق او، قبول و ثابت مشایخ اجازه است.
۳. در صورت عدم اعتبار روایت عبد الله بن ابی یعفور می توان اعتبار «عدالت» در شاهد را به وسیله صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج اثبات نمود.
۴. مستفاد از مجموع روایات وارد در مورد عدالت شاهد این است که عدالت نه به معنای دقیق آن، بلکه به معنای حسن ظاهر در شاهد شرط است.
۵. شرط بودن اسلام در شاهد، از مسلمات فقه است و موئنه سمعانه نیز بر آن دلالت دارد.
۶. آیه ۱۰۶ از سوره مائدہ و روایات کثیری دلالت بر صحت شهادت ذمی در وصیت در صورت نبود شاهد مسلمان دارد.
۷. اشکالی در عدم قبول شهادت غیرمؤمن معاند وجود ندارد زیرا چنین فردی فاسق محسوب می شود. در مورد غیرمؤمن مستضعف نیز مشهور حکم به عدم قبول شهادت نموده اند، ولی شهید ثانی در این حکم تشکیک نموده است.